



نامطابق‌های املائی

ردیف	نامطابق‌ها	مثال	توضیح
۱	«خوا» /خا/	خواب، خواهر، خواهان، خوار	این قبیل کلمات در فارسی امروز محدود هستند.
۲	«سُت» و «شُت» /س/ و /ش/ /سُ/ و /شُ/	ماست‌بند، دستیار، درست‌کار، مُست‌زنی، پستیچی	مشابه آن‌ها به صورت /س/ و /ش/ تلفظ می‌شوند.
۳	«نُب» /مب/	پنبه، شنبه، دنبال، زنبور، منبع	«ن» در این کلمات و مشابه آن‌ها به صورت /م/ تلفظ می‌شود.
۴	«جُت» /شُت/	اجتماع، اجتناب، مجتمع، پنج‌تا	«ج» در این کلمات و مشابه آن‌ها به صورت /ش/ تلفظ می‌شود.

زبان نوشتار به طور طبیعی معادل و مطابق با زبان گفتار است؛ به عبارت دیگر، شکل املائی کلمات تابع شکل آوایی آن‌هاست. همان‌طور که در سال‌های گذشته نیز خوانده‌ایم، یکی از هدف‌های درس املا این است که ما هرچه بهتر و بیشتر زبان مملووظ را با زبان مکتوب مطابق‌سازیم اما در این درس به چند مورد استثنا اشاره شده است که در آن‌ها شکل املا با تلفظ مطابق نیست. این «نامطابق‌های املائی» را باید خوب بشناسیم و هنگام خواندن و نوشتن این‌گونه کلمات، تفاوت‌های آوایی و املائی آن‌ها را رعایت کنیم.

۱) در درس‌های زبان‌شناسی خوانده‌ایم که زبان گفتار بیشتر و سریع‌تر از زبان نوشتار تغییر می‌پذیرد. برای نمونه، کلماتی مانند «خواهر» و «خواستن» در قرن‌های گذشته /خَواهر (Xwa-har) و خَواستن (Xwa-stan) / تلفظ می‌شده‌اند (بقایای این تلفظ هنوز در برخی گویش‌های محلی یافت می‌شود). اما به تدریج تلفظ آن‌ها به /خاھر و خاستن / تغییر یافته، در حالی که شکل املائی آن‌ها ثابت مانده است. به حرف «و» در این قبیل کلمات، «واو معدوله = تغییر کرده» می‌گویند؛ زیرا با گذشت زمان تلفظ آن تغییر یافته است. در زبان فارسی کلماتی که «واو معدوله» دارند، محدود و انگشت‌شمارند.

فَعَالِيَّت

درباره‌ی کلماتی که با «خوا» آغاز می‌شوند و در فارسی امروز کاربرد دارند، گفت‌وگو کنید.

۲) ترکیب و تلفظ واج‌های هر زبان - از جمله زبان فارسی - تابع دستگاه آوایی آن زبان است. برای مثال، هرگاه واج‌های /س/ و /ت/ در کنار هم بیایند، واج /ت/ به تلفظ در نمی‌آید. در این گونه موارد، با کاهش آوایی روبه‌رو می‌شویم. بدون این که کاهش املائی صورت پذیرفته باشد؛ بنابراین، /ماس بندی/ می‌شنویم اما «ماست بندی» می‌نویسیم.

۳) هرگاه واج /ن/ بی‌فاصله قبل از واج /ب/ بیاید، به واج /م/ تبدیل می‌شود. این تبدیل آوایی به تبدیل املائی منجر نمی‌شود؛ بنابراین، می‌شنویم /شمبه/ و می‌نویسیم «شنبه». این ضابطه در زبان عربی نیز حاکم است و به آن ابدال می‌گویند. برای مثال، عرب زبان‌ها می‌نویسند «مِنْ بَعْد» و می‌خوانند /مِم بَعْد/.

۴) هرگاه واج /ج/ قبل از واج /ت/ بیاید، متمایل به واج /ش/ تلفظ می‌شود؛ بنابراین، می‌شنویم: /پنش‌تا/ و می‌نویسیم «پنج‌تا».

فَعَالِيَّت

از متن درس‌های ۶ تا ۱۱ کتاب‌های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

گروه کلمات برای املاي شماره‌ي دو

خصایل و سجایا - تَضَریب و سخن چینی - سَطور کتاب - زَعارت و شرارت - جُبّه‌ي
حَبری رنگ - دُرّاعه‌ي پاکیزه - موزه‌ي میکائیلی - جُبّه‌ي خَلق گونه - ستورانِ لاغر -
مَحاوراتِ اشخاص - ایجاز و اطناب - نکته‌ي عبرت آموز - غَدّار و فریفتگار - قابل تأمل -
بلیغ و زدوده - طنین خاص - حُسنِ تالیف - اقتضای مقام - مستلزم تأمل - زیب و پیرایه -
ژرف نگری و استغراق - تهذیب و تربیت - عرفان محض - توجّه و عُزّت - طاعن و
ستیزه جو - غایت و فرجام - مآخذِ گونه‌گون - جَدبّه‌ي روحانی - نکته‌سنجی بدیع - لذّات
معنوی - مثابه و مانند - عُجب و خودبینی - فَرّاح مُلک - سَطوَتِ سلطنت - تَوَقُّع و
چشم داشت - توصیفِ ایثارگری - نهضت عاشورا - مَرثیه‌ي ناسروده - سکوتِ ابهام آمیز -
رشته‌ي ناگسستگی - علاقه‌ي تحسین آمیز - نفاقِ و دورویی - نگاه تأثر آمیز - اشاعه و ترویج -
رشته‌ي نامرئی - تَأَنی و آهستگی - تحلیل قُوا - خار و خاره - فرعونیان و قبطیان -
طوَرِ سینین - ناحیه‌ي شقیقه - اشتها‌ي زاید الوصف - چهره‌ي مصمّم - رفتارِ ترحّم آمیز -
رمقِ حیات - شیوه و نَسَق - فُرقت و جدایی - نمایش نامه‌ي مکبث - تصاویر بدیع -
غزلواره‌های شکسپیر - نعمت و موهبت - غرّه‌ي جوانی - نظر رازینان - راهبِ فرزانه -
اسطوره‌ي قنوس - مرغان خوش الحان - قانع و متقاعد - دلکش و بهجت انگیز - موقّر و
متواضع - توجّهات عامّه - شرح اغراق آمیز - حرکات طعن آلود - جاذبه‌ي سحر انگیز -
تیره و بی فروغ - لمحّه و لحظه - شراره‌ي سیّال - بافت ابهام آمیز - ثُقبه و سوراخ -
سفر و حضر - قلبه‌ي حلوا - أَضغاثِ أَحلام - حبسیّه و بَثّ الشُّکوی - وصال و فراق -
عود و ساج - سبز و نغز - حَسّانِ عجم - به رَغَم و برخلاف - بیک زرّین قبا .

حماقت و جهالت - استدعا و تمنا - سیاق مطلب - اصلِ تنازع - حظّ و بهره -
تأمّلاتِ درونی - بقچه‌ي چل تکه - موزه‌ي لوور - مردِ موقّر - عزلِ رئیس الوزرا - دَقّت و
صحّت - سیره و مغازی - اطلس‌های تاریخی - قَدیس و پاک - اصول ظالمانه - پانسیون
ارزان قیمت - برهنه‌های هم میهن - صدای به عمد - لذّت غریب - آرام و بی دغدغه -
صدر المتألّهین شیرازی - اغراق و بزرگ نمایی - تعصّب و غرض ورزی - سوءظن -

فراست و زیرکی - زُهَاد و عُبَاد - حافظِ لسان الغیب - معادل و هم طراز - خَلَاقِيَّت و سازندگی - اعصار و قرون - حَسَّ غریب - تن پوش عزا - عصمت و پاکی - ینبوع و چشمه - متنبّه و بیدار - گل و سنبل - شهر خواف - خوالیگر دربار - بلهوس و غافل - مَهِیب و وحشتناک.

خود آزمایی

۱) کدام یک از کلمات زیر، امروز رایج نیستند؟ آن‌ها را مشخص کنید و معنی آن‌ها را با استفاده از کتاب لغت بنویسید.

خوازه، خواری، خوالیگر، دشخواری، خواهش.

۲) تفاوت آوایی و املائی واژه‌های زیر را توضیح دهید.

سُنبل، اجتماع، انبساط، دست‌بند، منبر، سنباده.

۳) اجزای جمله‌های زیر را در نمودار نشان دهید.

الف) باغبان، گل را آب داد.

ب) این لباس، از نخ است.

پ) ماه تابید.



درس یازدهم

بازگردانی – بازنویسی

به حکایت زیر توجه کنید.

همدردی

۱ شبی در بغداد آتشی افروخته شد و نیمی از شهر در آتش سوخت. ۲ در آن اوضاع و احوال و در میان خاک و دود، یکی از بازاریان خدا را شکر می‌کرد که به دگان من آسیبی نرسیده است. ۳ مرد جهان دیده‌ای به او گفت: ای هوس باز خودپرست، آیا تنها در فکر خودت هستی؟ ۴ آیا راضی هستی که شهری بسوزد اما به خانه‌ی تو آسیبی نرسد؟
نوشته‌ی بالا «بازگردانی» حکایتی از بوستان سعدی به نثر فارسی امروز است. اصل این حکایت را با هم می‌خوانیم.

همدردی

۱ شبی دود خلق آتشی برفروخت شنیدم که بغداد نیمی بسوخت
۲ یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود که دگان ما را گزندى نبود

۳ جهان دیده‌ای گفتش ای بلهوس تو را خود غم خویشتن بود و بس!

۴ پسندی که شهری بسوزد به نار اگرچه سرایت بود بر کنار

شما نیز در طول سال‌های تحصیل خود شعر و نثر پیشینیان یا اشعار معاصران را به نثر امروز بازگردانده‌اید.

از مقایسه‌ی شکل اصلی حکایت با صورت بازگردانی شده‌ی آن درمی‌یابیم که:

۱) مضمون حکایت به خوبی منتقل شده است.^۱

۲) برخی از کاربردهای دستور تاریخی با توجه به دستور زبان امروز، معادل‌سازی شده است؛ مثلاً: اندر ← در

دگان ما را ← به دگان ما

۳) به جای برخی از واژگان و اصطلاحات دشوار یا کهنه‌ی حکایت، معادل‌هایی امروزی قرار داده شده است:

گزند ← آسیب سرا ← خانه

۴) در شعر به ضرورت وزن، جای برخی از کلمات تغییر یافته است:

شنیدم که بغداد نیمی بسوخت ← شنیدم که نیمی از بغداد سوخت

به این کار «بازگردانی» گفته می‌شود. بازگردانی در واقع، امروزی کردن شعر یا نثر است. مقصود از امروزی کردن نوشته‌های قدیم آن است که محتوا و پیام آن‌ها را به زبانی ساده و قابل فهم مطرح کنیم. پس نباید به تلخیص یا شرح و تحلیل و تفسیر نوشته پرداخت. از تعبیرهای زیبای متن، در حدی که با ذوق و شیوه‌ی مطلوب امروز سازگار باشد، نیز نباید چشم پوشید؛ مثلاً، این بخش از شعر معروف نیما را می‌توان چنین بازگردانی کرد:

نازک‌آرای تن ساق گلی

که به جانش کِشتم

و به جان دادمش آب

۱) به یاد داشته باشیم هدف از بازگردانی، تبدیل زبان کهن به زبان معیار امروز است و این خود نوعی تمرین برای نگارش پیشرفته محسوب می‌شود.

ای دریغا به برم می شکند
 «افسوس که تن ساق گل نازک آرایی (اندیشه و افکار شاعرانه‌ام) که آن را با تمام وجود پرورده‌ام، در برابر چشمانم می شکند».

برخی از اشعار یا نوشته‌ها چنان ساده و روان اند که هنگام بازگردانی به تغییر زیاد نیاز ندارند. مثلاً، با تغییر و جابه‌جایی اندکی، این شعر مولوی را می‌توان به نثر درآورد:

خاتم	ملک	سلیمان	است	علم		جمله	عالم	صورت	و	جان	است	علم
۲	۳	۴	۵	۱		۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷

علم خاتم ملک سلیمان است. همه‌ی عالم صورت و علم، جان [آن] است.

فعالیت

سه بیت از داستان «زاغ و کبک» را بازگردانی کنید.



حکایت پیشین را می‌توانیم با شاخ و برگ دادن، این گونه بازنویسی کنیم:

بغداد، شهر افسانه‌ای هزارویک شب آرام خفته است. دجله در جست‌وخیز و جوش و جلا است. صیادان و کشاورزان و بازاریان فارغ از کار روزانه در بستری گرم، تن‌های خسته‌ی خویش را به خواب سپرده‌اند اما ظلم و ستم هم چنان بیدار است. حاکم ستمگر بغداد، این شهر افسانه‌ای و زیبا را پایمال غارت و چپاول خود کرده است. او از هیچ ستمی روی گردان نیست. به بیوه‌زنان و یتیمان نیز رحم نمی‌کند و ستم‌دیدگان در برابر او، چاره‌ای ندارند جز این که به خداوند پناه ببرند. سرانجام، شعله‌ی نفرین‌ها و دود آه مردم ستم‌دیده کارساز می‌شود. آتشی مهیب در بازار می‌افتد و نیمی از بغداد را به محاصره درمی‌آورد. خانه‌ی حاکم ستمگر نیز در آتش می‌سوزد. آتش و دود همه جا را فراگرفته است. مردم سراسیمه و وحشت‌زده و سرگردان‌اند. آن‌ها نمی‌دانند چه می‌کنند و به کجا می‌روند. کاری از هیچ‌کس بر نمی‌آید. در این میان، جابر بازرگان شکر خدا می‌گوید. مردی از او می‌پرسد:

اکنون چه جای شکرگزاری است؟

بازرگان جواب می‌دهد: از آن خدا را شکر می‌گویم که به لطف او، در حالی که نیمی از شهر سوخته، دگان من سالم مانده است. مرد می‌داند که جابر بازرگانی خوش‌گذران، فریب‌کار، طماع و

خودخواه است. پس با تعجب، خطاب به او می‌گوید: آیا تو می‌پسندی که شهری در آتش بسوزد و تنها خانه‌ی تو در امان بماند؟ آیا این دلیل شادمانی توست؟
شما می‌توانید این حکایت کوتاه را به شیوه‌های گوناگون دیگری گسترش دهید و بازنویسی کنید. در این نوع بازنویسی، ضمن حفظ محتوا و پیام، معمولاً تغییراتی به شرح زیر در نوشته ایجاد می‌شود:

- زبان نوشته، امروزی و ساده و قابل فهم می‌گردد.
 - مطلب به کمک توصیف چهره‌ها، صحنه‌ها و حالات پرورانده می‌شود.
 - رویدادها بازسازی می‌شوند و تجسم می‌یابند.
- به کمک بازنویسی، می‌توانیم متون ادبی گذشته را که زبان و بیان‌شان برای نسل امروز نامأنوس است، به زبان معیار امروز درآوریم و عناصر کهنه‌ی آن‌ها را تغییر دهیم؛ به جای ترکیبات و واژه‌های مهجور آن‌ها، تعابیر آشنا بشانیم و از این راه، مفاهیم والای موردنظر آن‌ها را به نسل امروز منتقل سازیم. در عین حال، ساده کردن متون کهن خود نوعی تمرین مناسب و مؤثر برای نویسندگی است. بسیاری از نویسندگان و هنرمندان در سراسر جهان، شاهکارهای ادبیات ملی خود را در قالب نمایش‌نامه، فیلم‌نامه و داستان به زبان و بیانی درخور ذوق و طبع مردم امروز درآورده‌اند.
- در بازنویسی به چند نکته باید توجه داشته باشیم:
- پیام‌های اصیل و ارزشمند و اندیشه‌های والای اخلاقی، اجتماعی، عرفانی و انسانی را حفظ و منتقل کنیم.
 - برای بازنویسی، متون را از میان آثار با ارزش ادب گذشته انتخاب کنیم.
 - مآخذ دقیق متن باز نوشته را ذکر کنیم.
 - در نقل محتوا و پیام، امانت را رعایت کنیم و در صورت امکان، پیام‌های امروزی را در آن بگنجانیم.
 - اگر متن اصلی شعر است، می‌توانیم بخش‌های زیبا و هنرمندانه‌ی آن را عیناً نقل کنیم.

فعالیت

نمونه‌ای از درس‌هایی را که در کتاب‌های ادبیات فارسی امسال و سال‌های پیش شکل بازنویسی دارند، نام ببرید.

اکنون نمونه‌ای از بازنویسی را با عنوان «جاهلانه» با هم می‌خوانیم:

جاهلانه

روزی بود، روزگاری بود. دو جاهل در صحرای بلخ می‌رفتند. راه دراز بود اما از جهالت تا حماقت راه درازی نیست؛ نادان احمق یا حرفی ندارد یا در گفت و شنید چیزی برای دعوا پیدا می‌کند. وقتی از خاموش ماندن حوصله‌شان سر رفت، یکی به دیگری گفت: «ای فلان، آخر یک چیزی بگو؛ خفه شدیم.»

شنونده جواب داد: «به جهنم که خفه شدی اما اگر حرفی پیدا کرده‌ای که تو را قلق‌لک می‌دهد، بگو.»

اولی گفت: «یک چیزی بگویم سرمان گرم شود، بیا از آرزوی خود حرف بزنیم.»

دومی گفت: «خیلی خوب، بگو ببینم تو می‌خواستی چه داشته باشی؟»

اولی گفت: «من آرزو دارم چند تا بز و میش حسایی داشته باشم که در این صحرا بچرند، از

شیرشان بنوشم، از پشمشان بیوشم، کودشان را بفروشم و به آدمی مثل تو احتیاج نداشته باشم.»

دومی گفت: «گل گفتی. من هم آرزو دارم چند تا گرگ داشته باشم، آن‌ها را ول کنم که بیایند

بز و میش تو را از هم بدرند و بخورند.»

اولی گفت: «خیلی بی‌معرفی! مگر من به تو چه بدی کرده‌ام که می‌خواهی گوسفندهایم را نابود کنی؟»

(۱) برای آشنایی با نمونه‌هایی از بازنویسی، به آثار زیر مراجعه کنید:

- قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب، مهدی آذری یزدی، ۱۰ جلد، انتشارات امیرکبیر.
- داستان باستان، احسان یار شاطر (بازنویسی داستان‌های شاهنامه).
- داستان‌های دل‌انگیز در ادب فارسی، دکتر زهرا خانلری (کیا).
- داستان‌های عیاری در ادب فارسی، اقبال یغمایی.
- فیل در خانه‌ی تاریک (بازنویسی یکی از داستان‌های مثنوی)، ناصر ایرانی.

دومی گفت: «از این بدتر چه می‌خواهی که اولین کارت با میش و بزت این است که با من دشمنی کنی. خدا نکند که تو چیزی داشته باشی.»

اولی گفت: «این حرف‌ها برای دهن تو خیلی زیاد است.»

دومی گفت: «حالا که این‌طور شد، پس بگیر!» مستی به چانه‌ی رفیقش زد و با هم گلاویز شدند و حالا زن کی بز. بعد از این‌که پیراهنشان پاره شد و لکه‌های خون دست و دامنشان را نقاشی کرد و هم‌چنان یک‌دیگر را نگاه داشته بودند که نفس تازه کنند، شخصی از راه رسید و گفت: «چه‌تان است؟ چرا مسئله را با زبان خوش حل نمی‌کنید. دعوا که برای آدم‌تان نمی‌شود.»

اولی گفت: «نه آخر، این بی‌معرفت را بگو که چشم ندارد بز و میش مرا ببیند و گرگش را بر سر آن‌ها می‌فرستد!»

دومی گفت: «تقصیر از خودش است. لیاقت هیچ‌چیز را ندارد. اگر دو تا گوسفند داشته باشد، دیگر خدا را بنده نیست.»

تازه رسیده گفت: «خوب، حالا کو گرگ و کو گوسفند؟ من که چیزی نمی‌بینم.»

اولی گفت: «نه بابا، گوسفند و گرگ این‌جا نیستند. ما داشتیم آرزوهایمان را می‌گفتیم و این احمق نگذاشت دو تا کلام حرف بزینم.»

دومی گفت: «نه، تو را به خدا حماقت این یکی را ببین که گرگی در کار نیست و او رفیق جانی‌اش را فدای میش و بز می‌کند.»

تازه رسیده گفت: «خیلی خوب. ول کنید ببینم و داستان را تعریف کنید.» وقتی از اول قصه را گفتند، سومی گفت: «شما هر دو‌تان آدم‌های احمقی هستید که سر هیچ‌و‌بوج دعوا می‌کنید. اصلاً دو تا بز و میش چه هست که کسی برای آن‌ها خون خودش را کتیف کند؟» بعد رو کرد به اولی و گفت: «خوب، آدم حسایی، تو که آرزو می‌کردی، می‌خواستی یک گله شتر آرزو کنی که هم پشمش بیشتر باشد، هم شیرش، هم قیمتش؛ دیگر گرگ هم حریف آن‌ها نمی‌شد.»

دومی گفت: «خوب، من هم یک گله فیل آرزو می‌کردم و آن‌ها را به جان شترها می‌انداختم.» تازه رسیده اوقاتش تلخ شد و گفت: «خیال نکنی‌ها! من خودم ده تا فیل را که مرده و زنده‌اش صد تومان است، با یک مشت نوله می‌کنم.»

دومی گفت: «اصلاً تو چرا در دعوایی که مال تو نیست دخالت می‌کنی.»

تازه رسیده گفت: «همین که گفتم. اگر بخواهی روی حرف من حرف بزنی، این گوش‌هایت را می‌کنم.»

بلافاصله، تازه رسیده پیش رفت و گوش‌های دومی را گرفت. اولی به رگ غیرتش برخورد و به تازه رسیده گفت: «اصلاً تو کی هستی و چه می‌گویی؟»

تازه رسیده گفت: «عجب آدم‌های جاهلی هستند! من می‌خواهم صلحتان بدهم و شما با من یکی به دو می‌کنید؟» دست اولی را هم گرفت و تاب داد.

دومی به غیرتش برخورد. یخه‌ی سومی را گرفت و گفت: «بین داداش، ما هر چه هستیم با هم رفیقیم ولی تو غریبه‌ای و حریف ما نیستی.»

سومی گفت: «غریبه جدّ و آبایان است. این صحرا مال من است و شما حق ندارید در این جا دعوا راه بیندازید.»

اولی و دومی گفتند: «یک صحرائی به تو نشان بدهیم که خودت حظ کنی.» دو نفری با او دست به گریبان شدند و او زورش می‌چربید. بعد از قدری زد و خورد گفت: «قضیه با کتک‌کاری حل نمی‌شود. شما خیال کردید این جا شهر هرت است ولی بد خیال کردید. دیوان «بلخ» نزدیک است. می‌برمتان پیش قاضی تا دختنان را بیاورد.»

دو نفری گفتند: «برو برویم، ما با تو کاری نداشتیم. تو ما را کتک زدی. برویم تا نشانت بدهیم.»

آمدند پیش قاضی دیوان بلخ و هر سه شکایت داشتند؛ این گفت: «آن مرا زده است» و آن گفت: «این مرا زده است.»

قاضی پرسید: «گفت‌وگو بر سر چه بود؟» داستان را شرح دادند. قاضی تمام حرف‌ها را شنید و گفت: «بسیار خوب، باید بزها و میش‌ها و گرگ‌ها و شترها و فیل‌ها را حاضر کنید تا حکم دیوان بلخ را صادر کنیم.»

گفتند: «آخر، بز و میش و گرگی و شتری و فیلی در کار نیست. ما این‌ها را آرزو کرده بودیم.» قاضی دیوان بلخ گفت: «خیلی خوب. آرزو بر جوانان عیب نیست ولی کار ما حساب دارد. شما کتک‌کاری کرده‌اید و حالا یا باید هر سه را به زندان ببندازم یا باید ضامن بدهید و تمام آثار جرم را حاضر کنید تا رسیدگی کنیم و بی‌گناه را از گناه‌کار بشناسیم.»

گفتند: «خیلی خوب، می‌رویم زندان.»

قاضی گفت: «خیال کردید؛ زندان ما نان مفت ندارد به کسی بدهد. باید خودتان ضامن یک‌دیگر شوید و بروید بزها و میش‌ها را بیاورید تا برایتان آش درست کنند. گرگ و شتر و فیلش را هم به شما تخفیف می‌دهم.»

جاهلان دیدند حرف حسایی جواب ندارد و چاره نیست. یکدیگر را ضمانت کردند و رفتند که بزها را بیاورند ولی هنوز که هنوز است به آرزوی خودشان نرسیده‌اند.
(قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب، مهدی آذریزدی)

بیاموزیم



به جمله های زیر توجه کنید:

او همواره سعی می کند کارهای خود را منبج (موجه) جلوه دهد.

مقدم بازدیدکننده گان (بازدیدکنندگان) عزیز را گرامی می داریم.

من از خوار و بارفروشی (خوار بارفروشی) محل خود خرید می کنم.

مجلس شورای اسلامی بوجبری (بودجی) سال جاری را بررسی

(بررسی) کرد.

* * *

حتماً شما نیز با این گونه غلط‌های املائی (موتج، بازیدکننده‌گان، خوار و بار،
 بوجه، برسی) مواجه شده‌اید. این گونه اشتباهات ممکن است به دلایلی چون
 وجود واج چند حرفی، نزدیکی واج‌ها؛ تلفظ اشتباه «ه» غیر ملفوظ به جای «ه»
 ملفوظ و نوشتن آن، کم و زیاد کردن حروف یک کلمه، اختلاف در تلفظ، اشتباه
 در کاربرد تشدید و.... به وجود آید. در جدول زیر، تعدادی از پرکاربردترین
 غلط‌های املائی و شکل دست آن‌ها را می‌بینیم.

دست	نادرست	دست	نادرست
ازدحام	ازدهام	تفاس	تخاص
اعماق	عماق	توجه	تویح
انزجار (ونفرت)	انضجار (ونفرت)	تیه	تیهیه
انضباط	انطباط	دیدگان	دیده‌گان
بجوجه	بهبوجه	ذوزنقه	ذوذنقه
برهه	بره	راجع به	راجب

دست	نادرست	دست	نادرست
ترجیح	ترجیه	راحت‌تر	راحتر
تعیین	تعین	رُذَل	رزل
تغییر	تغیّر	زادبوم	زاد و بوم
زادِ ولد	زاد و ولد	مربور	مذبور
سادگی	ساده‌گی	مشت	منت
پاس‌گزار	پاس‌گذار	ضلالت	زلالت
طاقِ (بنا)	طاقِ (بنا)	نتنها	نتنا
مأخذ و منابع	مأخذ و منابع	وہلہ	وہلہ
موجہ	موجح	ہرس کردن	حرس کردن

خودآزمایی

۱) ابیات زیر را با جابه‌جایی مختصری به نثر بازگردانی کنید؛ مثال:

□ شنیدم که در تنگنایی شتر بیفتاد و بشکست صندوق دُر (سعدی)
شنیدم که شتری در تنگنایی افتاد و صندوق دُر (مروارید) آکه بار آن بود شکست.

□ اگر هوشمندی به معنی گرای که معنی بماند نه صورت به جای

(سعدی)

□ من از رویدن خار سر دیوار دانستم

که ناکس کس نمی‌گردد بدین بالانشینی‌ها

(صائب)

□ گرت همواره باید کامکاری ز مور آموز رسم بردباری

(پروین اعتصامی)

□ دوباره پلک دلم می‌پرد، نشانه‌ی چیست

شنیده‌ام که می‌آید کسی به مهمانی

(قیصر امین‌پور)

۲) اشعار زیر را بازنویسی کنید:

سیلی خورِ خاک و باد بودن

مشغول شدن به خار و خاشاک

در آب چو موشِ مرده بودن

راضی چه شوی به هر جفایی

فرزند خصال خویشتن باش

(لیلی و مجنون، نظامی)

تا چند زمین نهاد بودن

چون باد دویدن از پی خاک

تا چند چو یخ فسرده بودن

گردن چه نهی به هر قفایی

چون شیر به خود سپه‌شکن باش



نظام معنایی زبان

در سال گذشته آموختیم که یکی از سطوح مطالعه‌ی زبان، معناشناسی است. معناشناسی کوششی است برای پی بردن به این نکته که اهل زبان چگونه منظور هم‌دیگر را می‌فهمند، چرا برخی از واژه‌ها جمله‌ها را با معنا می‌دانند و می‌پذیرند و بعضی دیگر را بی‌معنا می‌دانند؛ در صورتی که ممکن است تعدادی از آن‌ها را اصلاً نشنیده باشند. حال ببینیم معنا را چگونه درمی‌یابیم؛ به دو جمله‌ی زیر، توجه کنید.

دیروز، حسن می‌آمد.

دیروز، لباس می‌آمد.

به نظر شما کدام جمله در زبان فارسی معیار امروز به کار می‌رود، چرا؟

حال به جمله‌ی بعدی توجه کنید:

دیروز، لباس به شما می‌آمد.

این جمله، اکنون جمله‌ی آشنای معنی‌داری است و معنای آن به رابطه‌ی هم‌نشینی فعل با متمم مربوط می‌شود؛ چون زبان یک دستگاه است، ارزش دقیق معنایی عناصر آن، در ارتباط آن‌ها با سایر عناصر، بهتر درک می‌شود. برخی از عنصرهای زبانی یک معنای مستقیم و یک معنای غیرمستقیم دارند؛ معنای مستقیم همان معنای روشن و مشخص آن است و معنای غیرمستقیم از هم‌نشینی با عناصر دیگر استنباط می‌شود. به این دو جمله نیز توجه کنید.

ماه، طولانی بود.

ماه، روشن بود.

می‌بینیم که دو واژه‌ی «طولانی و روشن» علاوه بر معنای مشخص خود، از طریق رابطه‌ی هم‌نشینی، در تشخیص معنای «ماه» نیز کمک می‌کنند و در حقیقت به کمک آن دو، می‌فهمیم که منظور از ماه نخست، یکی از دوازده ماه سال و منظور از دومین ماه، ماه آسمانی است.

فعالیت

در جاهای خالی واژه‌های مناسبی بنویسید که معنای فعل‌ها را تغییر دهند. سپس درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو کنید.

دانش‌آموز ... بُرد.

دانش‌آموز ... بُرد.

دانش‌آموز ... بُرد.

دانش‌آموز ... بُرد.

بنابراین، بعضی کلمات به تنهایی نمی‌توانند خود را بشناسانند و لازم است در جمله یا زنجیره‌ی سخن قرار گیرند، مثلاً، معنای واژه‌ی «سیر» را هرگز نمی‌توان دانست. مگر با استفاده از شیوه‌های زیر:

الف) قرار دادن واژه در جمله:

سیر را هنگام پاییز می‌کارند.

: سیر را غم‌گرسنه نیست، هم‌چنان که سوار را غم‌پیاده.

: سیر را معادل ۷۵ گرم می‌دانند.

: سبز سیر، رنگ زیبایی است.

: چنگیز از ریختن خون بی‌گناهان سیر نشد.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تضمّن و تناسب)؛ یعنی ارتباط دادن

واژه‌ی سیر به واژه‌های کاشتن، گرسنه، وزن، روشن، خوراکی، اشتها؛ گاهی نیز یافتن معنا در پاره‌ای موارد به این سادگی نیست؛ مثلاً، همه‌ی ما معنای واژه‌های زیر را به سادگی می‌فهمیم: شیر، قورمه‌سبزی، کله، دهان، بو، می‌دهد

اگر از پیوستن واژه‌های بالا دو جمله‌ی زیر را بسازیم:

«کله‌اش بوی قورمه‌سبزی می‌دهد»، «دهانش بوی شیر می‌دهد» به هیچ‌وجه از مجموع معنای واژه‌های ذکر شده، معنای دو جمله‌ی بالا را نمی‌توانیم درک کنیم و اگر کسی قبلاً این ضرب‌المثل‌ها را شنیده باشد، قادر به دریافت مفهوم این دو جمله نیست. حتماً شنیده‌اید که گاهی همین مشکل در ترجمه‌ی موضوعی از زبانی به زبان دیگر پیش می‌آید؛ زیرا چنین جمله‌هایی را در همه‌ی زبان‌ها می‌توان یافت.

فعالیت

درباره‌ی تفاوت معنایی فعل «گشت» در بیت زیر گفت‌وگو کنید.

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

آیا معنا امری ثابت و همیشگی است؟ برای پی‌بردن به این موضوع، دو جمله‌ی زیر را با هم می‌خوانیم:

چند ماه بود که به گرمابه نرفته و شوخ از خویشتن باز نکرده بودیم.

(سفرنامه‌ی ناصر خسرو)

دوستم خیلی شوخ است؛ هرگز خنده از لب‌هایش جدا نمی‌شود.

توجه دارید که معنای واژه‌ی شوخ در زمان ناصرخسرو چه بوده و امروز چیست.

بنابراین، نه معنای واژه‌ها ابدی است، نه خود آن‌ها. ممکن است در گذر زمان برای

واژه، یکی از چهار وضعیّت زیر پیش آید:

الف) پس از انتقال به دوره‌ای دیگر، به علل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی،

کاملاً متروک و از فهرست واژگان دوره‌ی بعد حذف شود؛

مانند: برگستوان، سوفار

این واژه‌ها فقط در شعر و نثر گذشتگان یافت می‌شوند.

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنایی جدید به دوران بعد منتقل شود؛ مثلاً، در گذشته‌ی زبان فارسی، واژه‌های کثیف و سوگند وجود داشته‌اند. این واژه‌ها امروز هم وجود دارند اما تحوّل معنایی یافته‌اند.

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: گریه، شادی، خنده، زیبایی، دست، پا، چشم.

ت) برخی هم معنای قدیم را حفظ کرده‌اند و هم معنای جدید گرفته‌اند؛ مانند: سپر،

یخچال

فعالیت

مشخص کنید واژه‌های زیر، مشمول کدام یک از وضعیّت‌های چهارگانه

شده‌اند:

دستور، رکاب، تماشا، کثیف، سفینه، سپر، زین، دستار.

برای بیان معانی، مفاهیم یا پدیده‌های جدید نیز واژه‌های جدیدی به وجود می‌آیند که در گذشته وجود نداشته‌اند. این دگرگونی‌های معنایی با تغییر ساخت فرهنگی و سیاسی جدید منطبق می‌شوند. برخی از شیوه‌های ساخت واژه‌های جدید عبارت است از:

۱) ترکیب؛ مانند: خرمن کوب

۲) اشتقاق؛ مانند: یارانه

۳) سر و واژه‌سازی (علایم اختصاری): نخستین واج‌های چند کلمه را با هم

می‌آمیزند و کلمه‌ی جدیدی می‌سازند؛ مانند:

سمت: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی

ساف: سازمان آزادی بخش فلسطین



به جمله های زیر توجه کنید.

□ هر یک از قضات، پرونده های علی حده ای را در جلدی عادی خود برزی کردند.

□ گاهی والدین به خود حق می دهند با شفقت تمام برای تربیت و تقویت فرزندان خود، به هر رفتار فوق العاده ای دست بزنند.

با دقت در کلمات مشدده صفحه ی قبل درمی یابیم که هیچ یک به تشدید

نیاز ندارند؛ زیرا:

□ قضات جمع کسر «قاضی» است و نباید مشدده خوانده و نوشته شود.

□ حده به معنای «تنهایی و وحدت» است؛ مانند حقه، صله، صفت (صفا).

پس علی حده (به تنهایی) بدون تشدید است.

- عادت، عادی و فوق العاده ییچ که ام به تشدید نیاز ندارند.
- بررسی از دو کلمه می فارسی «بر» و «رسی» تشکیل شده و فاقد تشدید است.
- حق و کلمات دیگری که در زبان عربی تشدید پایانی دارند - مانند: سد، حد، مستحق - زمانی تشدید در فارسی می گیرند که بعد از آن ها مصوت بیاید؛ مانند حق من، سد کرج، در غیر این صورت، به تشدید نیاز ندارند. شَقَّتْ مصدر عربی است و تشدید ندارد. (شاید با مشتق اشتباه گرفته شده است)
- ترمیت و تقویت مصدر باب تفعیل هستند؛ مانند: تسلیت، تنهیت و...
و به تشدید نیاز ندارند.

خودآزمایی

۱) صورت کامل سر واژه‌های زیر را بنویسید.

تراجا، نهاجا، اتکا، هما.

۲) با استفاده از روش‌های ساختن واژه‌های جدید، از واژه‌های «پوش» و «نوش» و «کوش»

واژه‌های جدیدی بسازید.

۳) چهار کلمه مثال بزنید که در گذشته وجود داشته و امروز نیز با تغییر در حوزه معنایی وجود

دارد.

۴) چهار واژه مثال بزنید که امروزه رایج نیست اما در گذشته وجود داشته است.

۵) چهار واژه از غیر محسوسات مثال بزنید که در گذشته وجود نداشته و امروز به وجود آمده است.

۶) یکی از حکایت‌های «آورده‌اند که ...» از کتاب ادبیات فارسی خود را به دل خواه انتخاب و

بازنویسی کنید.

۷) درباره‌ی تفاوت معنایی فعل «می‌آید»، در جمله‌های زیر، توضیح دهید.

الف) برف می‌آید.

ب) این لباس به شما می‌آید.